

Research Paper

Phenomenology of Freedom in Existential Psychoanalysis: Reading the Age of Reason with Reference to Being and Nothingness

Arastoo Mirani¹*¹ Assistant Professor, Department of Psychology, Islamic Azad University of Gorgan 10.22080/lpr.2024.27391.1048

Received:
July 08, 2024
Accepted:
September 11, 2024
Available online:
September 24, 2024

Keywords:
freedom, Being and
Nothingness, Age of
Reason, Commitment,
Responsibility

Abstract

Freedom is one of the fundamental concepts of Jean-Paul Sartre's existential philosophy, and existential psychoanalysis is a method based on this philosophy that Sartre proposed to analyze the psyche and even the whole life of a person. Being and Nothingness is Sartre's most important philosophical principles in explaining and proving human freedom, and the Age of Reason is his first novel from the trilogy of the Roads to Freedom. The present research used the interpretive analysis method to analyze the manifestation of freedom in the Age of Reason with reference to Sartre's philosophy in Being and Nothingness. The analysis of both texts shows that for Sartre, the value of freedom is in conscious commitment and acceptance of responsibility for it. However, despite Sartre's relatively detailed description of freedom, due to his rejection of unconsciousness and neglect of culture, serious criticism can be made from his thoughts on this issue.

***Corresponding Author:** Arastoo Mirani
Address: Assistant Professor, Department of
Psychology, Islamic Azad University of Gorgan

Email: arastoomirani@gmail.com

علمی

پدیدارشناسی آزادی در روانکاوی اگزیستانسیال: خوانش سن عقل با ارجاع به هستی و نیستی

ارسطو میرانی*^۱

^۱ استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان



10.22080/lpr.2024.27391.1048

چکیده

آزادی از مفاهیم بنیادی فلسفه‌ی اگزیستانسیال ژان پل سارتر است و روانکاوی اگزیستانسیال روشی است مبتنی بر این فلسفه که سارتر برای تحلیل روان و حتی کلیت زندگی فرد مطرح کرده است. هستی و نیستی؛ مهم‌ترین اصل فلسفی سارتر در تبیین و اثبات آزادی بشر است و سن عقل؛ اولین رمان او از مجموعه‌ی سه‌گانه‌ی راه‌های آزادی. هدف این مقاله تحلیل نمود آزادی در سن عقل با ارجاع به فلسفه‌ی سارتر در هستی و نیستی است که به روش تحلیل تفسیری انجام شده است. تحلیل هر دو متن نشان می‌دهد برای سارتر ارزش آزادی در تعهد آگاهانه و پذیرش مسئولیت در قبال آن است. اما با وجود توصیف نسبتاً مفصل سارتر از آزادی، به‌علت انکار ناخودآگاه و بی‌توجهی به فرهنگ، نقدهایی جدی به اندیشه‌ی او درباره‌ی این موضوع وارد است.

تاریخ دریافت:

۱۸ تیر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش:

۲۱ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ انتشار:

۳ مهر ۱۴۰۳

کلیدواژه‌ها:

آزادی، هستی و نیستی، سن عقل، تعهد، مسئولیت

* نویسنده مسئول: ارسطو میرانی

ایمیل: arastoomirani@gmail.com

آدرس: استادیار گروه روانشناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان

۱ مقدمه

آگاهی از آزادی وجودی سپری می‌شود، زندگی اصیلی است؛ زندگی‌ای که اصیل‌ترین امکان‌های وجود انسانی را محقق می‌سازد» (همان: ۶۲).

در میان فیلسوفان اگزیستانس، ژان پل سارتر بیشترین تأکید را بر آزادی انسان داشته است. البته اندیشه‌ی او نیز مثل بسیاری از فیلسوفان در تحول بوده است. فلسفه‌ی متقدم او تمرکز افراط‌گونه بر آزادی فردی داشت و در دوره‌ی دوم کارش، با روی‌آوری بیشتر به مارکسیسم، به محدودیت‌های اجتماعی و اقتصادی آزادی انسان توجه بیشتری نشان داد (استیونسون، هابرم، متیوز رایت، ۱۳۹۴). شهرت سارتر بیشتر به‌خاطر فلسفه‌ی دوره‌ی اول اوست و مهم‌ترین اثر فلسفی او در این دوره، هستی و نیستی (۱۹۴۳)، اساساً رساله‌ای است در تبیین، اثبات و دفاع از آزادی انسان. ایده‌ی مشهور سارتر در این اثر و درباره‌ی آزادی این است که انسان محکوم به آزادی است و ما «آزاد نیستیم که از آزاد بودن بازایستیم» (سارتر، ۱۳۹۴: ۶۱۳-۶۱۴). عنوان فصل پایانی هستی و نیستی؛ «روانکاوی اگزیستانسیال» است. سارتر روانکاوی اگزیستانسیال را در برابر روانکاوی فرویدی و روانشناسی فردی آدلر مطرح می‌کند و با رد مفهوم ناخودآگاه می‌کوشد چگونه بودن فرد را برمبنای انتخاب‌ها و کنش‌های آزادانه‌اش تبیین کند.

یک ویژگی ممتاز فلسفه‌ی اگزیستانس پیوند دیرپای آن با ادبیات و بیان دیدگاه‌های فلسفی در قالب‌های ادبی و به زبان ادبی، به‌ویژه نثر، بوده است. این پیوند را می‌توان تا آثار کیرکگور، که طلایه‌دار فلسفه‌ی اگزیستانس به‌معنای خاص آن است، پی گرفت اما در آثار گابریل مارسل، سارتر، کامو و دوبوار هم کاملاً عیان است. امن‌خانی درباره‌ی این پیوند به‌درستی می‌نویسد «اصلی‌ترین دلیل سازگاری ادبیات با این فلسفه را باید در رویکرد پدیدارشناسانه‌ی آن جستجو کرد» (امن‌خانی، ۱۳۹۲، ۶۵). به‌همین دلیل به باور او «باید میان فلسفه‌ی وجودی و ادبیات قائل به‌نوعی ارتباط درونی بود که

آزادی، یک مؤلفه‌ی بنیادین هویت انسان و از وجوه تمایز او از سایر حیوانات است (Svendsen, ۲۰۱۴)؛ بنابراین از دیرباز مورد توجه متفکرانی بوده است که برای فهم انسان کوشیده‌اند و برای بعضی از آن‌ها همچون هایدگر «پرسش از ذات آزادی، پرسش بنیادین فلسفه (بوده) است» (Heidegger, ۲۰۰۲, ۲۰۵). باین‌همه درک آن همچنان دشوار است و چه‌بسا دشوارتر هم شده باشد. به باور تاریخ‌نگار شهیر آزادی، جان ای.ای. دالبرگ، در قرن نوزدهم هیچ مانعی به‌اندازه‌ی تردید و سردرگمی درخصوص ماهیت آزادی پابرجا نبوده است (Dalberg, ۱۹۸۵). یک واقعیت بدیهی درباره‌ی مفهوم آزادی که درک آن را دشوار کرده، چندبعدی و چندمعنایی بودن آن است. آیزیا برلین (۱۳۸۰: ۲۳۶) مدعی است که بیش‌از ۲۰۰ معنای مستند برای این واژه وجود دارد که خودش از میان آن‌ها به تحلیل دو معنا می‌پردازد.

اما در میان مکتب‌های گوناگون فکری و فلسفی، آزادی برای اگزیستانسیالیست‌ها اهمیت بیشتری داشته است. درگنه فلسفه‌ی اگزیستانسیالیست، مفهومی متمایز از آزادی وجود دارد و برای متفکران اگزیستانسیال، آزادی مشخصه‌ی تعریف‌کننده‌ی وجود انسانی است (میشلمن، ۱۳۹۸). به‌طور کلی آزادی اگزیستانسیالیستی به این معناست که زندگی آدمی توسط نیروهای بیرونی مانند وراثت، جامعه، خانواده یا سرنوشت تعیین نمی‌شود و آدمی توانایی شکل دادن به زندگی خویش، براساس طرح‌ها و تعهدات انتخابی خویش را دارد؛ بنابراین آزادی قدرت کلی انتخاب و تعیین بخشیدن به خود است. این قدرت در طیفی از کنش‌ها و رفتارها نمایان شده و به وجود (اگزیستانس) خصلت انسانی آن را می‌بخشد (همان).

اصالت، مفهوم بنیادی دیگر در تفکر اگزیستانسیال نیز با ارجاع به آزادی معنا می‌یابد. «قبول واقعیت این آزادی و پذیرفتن مسئولیت آن، هدف اصلی وجود انسانی است. زندگی‌ای که با

چگونه با ارجاع به فلسفه‌ی سارتر، به‌ویژه مهم‌ترین اثر فلسفی‌اش درباره‌ی آزادی، می‌توان نمود آزادی در سن عقل را تبیین کرد؟

چه انتقاداتی بر تصور سارتر از آزادی، به‌ویژه در سن عقل مطرح است؟

۱/۱ پیشینه‌ی پژوهش

تاکنون کتب و مقالات بسیار زیادی به زبان‌های گوناگون درباره‌ی فلسفه‌ی سارتر و به‌طور خاص دیدگاه وی درباره‌ی آزادی نوشته و منتشر شده است که حتی ذکر عنوان آن‌ها یک اثر کتاب‌شناختی مستقل می‌طلبد. به زبان فارسی درباره‌ی آزادی از دیدگاه سارتر چندین مقاله منتشر شده که عموماً تطبیقی هستند، به این معنا که اندیشه‌های سارتر درباره‌ی آزادی با دیدگاه اسلام (مردانی، محمدی نائینی و ناطقی، ۱۳۹۹) یا یکی از متفکران مسلمان مقایسه شده است (قمی و کتابی، ۱۳۹۵/ احمدیانی مقدم و نمازی، ۱۳۹۶). این مقالات عموماً توصیف مختصری از دیدگاه سارتر درباره‌ی آزادی ارائه کرده‌اند و تمرکز آن‌ها بیشتر بر رابطه‌ی آزادی با مفهوم فطرت و باور به وجود خدای خالق بوده است تا تجربه‌ی آزادی. مسئله‌ی اساسی برای نویسندگان همه‌ی این مقالات این باور سارتر است که باور به وجود خدای خالق و فطرت انسانی با آزاد بودن انسان مغایر است.

سلطانی فلاح و باقری دادوکلائی (۱۴۰۰) نیز مقاله‌ای با عنوان «بررسی آزادی انسان از دیدگاه کانت و سارتر» نوشته‌اند. ایشان نیز بر همان مغایرت باور به وجود خداوند و آزادی انسان در اندیشه‌ی سارتر توجه داشته و به این پرداخته‌اند که آگاهی از مرگ و آگاهی از آزادی شروط تحقق آزادی از دیدگاه سارتر هستند.

مهم‌ترین کتابی که به زبان فارسی درباره‌ی سارتر تألیف شده است سارتر که می‌نوشت (۱۳۸۴) به قلم بابک احمدی است که فصلی از آن نیز به آزادی و گستره‌ی اخلاق اختصاص داده شده است. احمدی

آنان را از یکدیگر گریزناپذیر می‌کند» (همان، ۶۴). جالب آنکه در میان همین اندیشمندان آگزیستانسیالیست نیز عمیق‌ترین شکل پیوند ادبیات و فلسفه در آثار سارتر تحقق یافته است. سارتر هم آثاری تماماً فلسفی خلق کرده و در تاریخ فلسفه‌ی قرن بیستم جایگاهی از آن خود پدید آورده هم عملاً نویسنده‌ای حرفه‌ای بوده است. او برای بیان اندیشه‌های خود هم رمان نوشته است، هم داستان کوتاه و هم نمایشنامه؛ بنابراین تنها فیلسوفی است که جایزه‌ی نوبل ادبیات را برای آثار ادبی‌اش به دست آورده است. آنری برگسون و برتراند راسل هم فیلسوفانی هستند که جایزه‌ی نوبل ادبیات به ایشان اهدا شد اما برخلاف سارتر هیچ‌کدام از آن‌ها نویسنده و خالق آثار ادبی نبودند (همان).

جستجوی آزادی موضوع محوری آثار ادبی سارتر نیز بوده است. غیراز رمان‌های سه‌گانه‌ی مشهورش، سن عقل، تعلیق و دل‌مردگی که عنوان مشترک راه‌های آزادی را با خود دارند، موضوع بهترین نمایشنامه‌هایش نیز آزادی است. سن عقل اولین کتاب از مجموعه سه‌گانه‌ی راه‌های آزادی است که سارتر بعداز هستی و نیستی آن را نوشته است. آزادی، موضوع محوری رمان است. ماتیو، شخصیت اصلی یا قهرمان داستان، رؤیای آزادی دارد. میل به آزادی مطلق عمیق‌ترین خواسته‌ی اوست، که در گفتگو با برادرش ژاک، به‌صراحت بیان می‌کند: «همه‌ی آنچه که می‌خواهم این است که آزادی‌ام را حفظ کنم» (سارتر، ۱۳۸:۱۴۰۰) و ماجراهای اصلی رمان نیز حول محور این خواست او و چالش‌هایش شکل می‌گیرد. اهمیت ویژه‌ی این رمان در میان آثار ادبی سارتر این است که درست بعداز انتشار هستی و نیستی منتشر شده است. با این اوصاف، مسئله‌ی اصلی این پژوهش چگونگی نمود آزادی در رمان سن عقل است و پرسش‌های اصلی عبارتند از:

چه تصوراتی از آزادی در رمان سن عقل مطرح می‌شود؟

شخصیت اصلی که آزادی، آرمان اصلی زندگی‌اش است، آزادی خود را چگونه تجربه می‌کند؟

یا طرح بی‌همتای زندگی فرد دانست (Barret, ۱۹۶۲).

بنابراین سارتر به‌جای روان‌کاوی کلاسیک فرویدی در شاهکار فلسفی خود، هستی و نیستی، نوعی روان‌کاوی اگزیستانسیال را مطرح می‌کند که مفهوم بنیادی آن، به‌جای ناهشیار، طرح بنیادین است. طرح بنیادین «بنیادی‌ترین نگرش فرد نسبت به خود، جهان و دیگران است» (میشلمن، ۱۳۹۸، ص ۲۵۶) که خود محصول یک انتخاب آغازین است. روان‌کاوی اگزیستانسیال، روشی است برای تفسیر تجربه‌ها و اعمال فرد با توجه به طرح بنیادین انسان و برای رسیدن به این طرح. هر فعالیت، هر کنشی، هرچقدر هم جزئی و کم‌اهمیت به کار روان‌کاو اگزیستانسیال می‌آید. همه را می‌توان تفسیر کرد و هرکدام می‌تواند وسیله‌ای مفید برای دستیابی به لایه‌های بنیادین طرح خود باشد. درواقع کاری که فروید با تفسیر لغزش‌های زبانی، رؤیایا و عادت‌ها می‌کرد، سارتر به کل رفتارها تعمیمش می‌داد. به باور او «فرد خود را به‌طور کامل در هر تمایلی و در هر گرایشی گرچه از دیدگاهی متفاوت، نشان می‌دهد» (سارتر، ۱۳۹۴:۷۷۵)؛ بنابراین ناچیزترین اعمال را باید تفسیر و ردیابی کرد تا درنهایت پروژه‌ی بنیادی فرد آشکار شود. به باور سارتر الگوهای ادراک، احساس و رفتار فرد بازتاب طرح بنیادین و طرح‌هایی است که او انتخاب کرده تا دنبال کند؛ بنابراین صفات شخصیت فرد برآورد طرح‌های او هستند (Webber, ۲۰۰۹).

سارتر می‌گوید روان‌کاوی فرویدی در فرایند کاوش خیلی زود متوقف می‌شود. برای مثال باید توضیح دهد که چرا جاه‌طلبی یا بلندپروازی فلور خود را در ادبیات نشان داد و نه جایی دیگر. گذشته‌ازاین، روان‌کاوی خود واقعیت جاه‌طلبی او را هم نمی‌تواند تبیین کند. روان‌کاوی اگزیستانسیال عمیق‌تر می‌رود و این بلندپروازی را تفسیر کرده و معنایش را درون کلیت پیچیده‌ی زندگی فلور می‌یابد. روان‌کاوی اگزیستانسیال جایگاه این صفت شخصیت را درون یک کلیت بزرگ‌تر می‌یابد و بعد

در این فصل کوشیده است با ارجاع به آثار سارتر توصیفی مختصر اما روشن از دیدگاه سارتر درباره‌ی آزادی به دست دهد. مبنای گزارش او بیشتر آثار فلسفی سارتر است. او اشاره‌ی مختصری به دل‌مردگی و مگس‌ها دارد اما درباره‌ی آزادی در سن عقل چیزی ننوشته است. به‌طور کلی درباره‌ی رمان سن عقل تاکنون پژوهشی به زبان فارسی منتشر نشده است.

۲ بحث

۲٫۱ روان‌کاوی اگزیستانسیال

سارتر باوجود احترام و اهمیتی که برای فروید قائل بود - حتی فیلمنامه‌ی زندگی او را نوشت (سارتر، ۱۳۸۶) - منتقد جدی فروید بود. سارتر سه نقد جدی را بر فروید وارد می‌دانست: فرض وجود ساحت ناهشیار ذهن، تقسیم روان به ایگو و اید و به‌عبارتی «شکافتن تمامیت آن» (سارتر، ۲۰۱۸، ۹۱-۹۲)، و جبران‌کاری روانی. به باور سارتر روان‌کاوی فرویدی با همه‌ی بینش‌هایش ناتوان از فهم فرد است. یعنی این بینش‌ها و مفاهیم آن مثل عقده ادیپ و امر جنسی سرکوب‌شده، خیلی کلی و گسترده‌اند و بنابراین نمی‌توانند این را تبیین کنند که چرا علایم روان‌رنجوری در یک شخص خاص، خود را به همین شکل نشان داده‌اند نه شکل دیگر. به باور سارتر، برخلاف آنچه که فروید و آدلر گفتند، ماهیت انسان را نه عقده‌ی اودیپ می‌سازد و نه عقده‌ی حقارت. انسان با آزادی بنیادینی که دارد خودش را انتخاب می‌کند و آنچه را که هست، می‌سازد. پس برخلاف نظریه‌های روان‌کاوی متقدم نباید انسان را بازپچه‌ی منفعل نیروهای ناهشیاری دانست که چپستی او را در آینده تعیین می‌کنند. انسان چیزی نیست جز مجموع کنش‌هایی که زندگی او را می‌سازند؛ نه بیشتر و نه کمتر. و برای درک درست زندگی یک انسان، صرفاً باید ساختار واحد و درعین‌حال پیچیده‌ای را درک کنیم که همه‌ی آن کنش‌های آشکار را به هم پیوند می‌دهد. او این ساختار را پروژه

رابطه، در خود فرورفت و انتخاب کرد که منزوی و متفاوت باشد. سارتر نشان می‌دهد این انتخاب در سرتاسر زندگی بودلر اثر گذاشت و ذهن شاعر همچون آینه‌ای انزوایش را بازتاب می‌دهد (سارتر، ۱۳۸۷).

نکته‌ی بسیار مهم درباره‌ی طرح بنیادین و تفاوت آن با ناهشیار فرویدی در این است که سارتر اصرار دارد که فرد همیشه آزادی انتخاب دوباره دارد. پروژه‌ی فرد صرفاً تا وقتی تداوم دارد که او بازتأییدش کند و در هر لحظه می‌تواند کنارش بگذارد؛ بنابراین برخلاف ناهشیار، طرح بنیادین هیچ‌گونه جبرانگاری‌ای را همراه ندارد و فرد می‌تواند همان‌طور که طرح‌هایش را تغییر می‌دهد آنچه را که صفات شخصیت نامیده می‌شود نیز تغییر دهد (Webber, ۲۰۰۹). در واقع، مفهوم بنیادین دیگر در روانکاوی اگزیستانسیال که با تصور سارتر از آزادی ارتباط دارد، مفهوم برای-خود است. به باور سارتر هستنده‌ها در عالم به‌طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند. آن‌هایی که هستی-در-خود دارند؛ یعنی موجودات غیرانسانی که ماهیت مشخص ثابتی دارند که نمی‌توانند آن را نفی کرده یا تغییر دهند و هستی-برای-خود که دلالت دارد بر «توان آگاهی (انسان) در رجوع به خود و نفی-بازبینی، ارزیابی مجدد، تفسیر دوباره-مداوم معنایی که درمی‌یابد» (میشلمن، ۱۳۹۸، ۳۸۸) و بنابراین امکان مداوم طرح‌اندازی مجدد و تغییر. انسان آزاد است چون از این امکان و توان همیشگی برخوردار است.

۲،۲ آزادی در روانکاوی اگزیستانسیال سارتر

سارتر منکر علیت در رفتار انسان می‌شود. اگرچه قطعاً علل فیزیکی روی بدن تأثیر می‌گذارند و مثلاً کمبود غذا ممکن است منجر به مرگ شود، هیچ‌چیزی علت عمل فرد به‌شیوه‌ی خاصی نیست. بدیهی است که علت اعمال انسانی مثل علت رخدادهای کاملاً فیزیکی نیست. مثلاً اگر با جریان الکتریکی دست کسی به حرکت درآید این حرکت عمل به حساب نمی‌آید و اگر این حرکت به کسی

آن کلیت بزرگ‌تر را به‌نوبه‌ی خود تفسیر می‌کند و باز نمی‌ایستد، تاجایی که به سطحی می‌رسد که فراسوی آن دیگر تفسیر ممکن نیست و آن طرح بنیادین فرد در زندگی‌اش است (سارتر، ۱۳۹۴).

همان‌طور که گفته شد طرح بنیادین، محصول یک انتخاب آغازین است؛ بنابراین تجربه‌ی کنونی فرد را با فرض یک انتخاب آغازین می‌توان فهمید که به همهی علل و انگیزه‌های بعدی او نیرو و ارزش می‌دهد. این انتخاب آغازین با چنین دامنه‌ی گسترده‌ای از تأثیر باید یک انتخاب کلی باشد؛ یعنی انتخاب آغازین نمی‌تواند انتخاب عمل در موقعیت‌های خیلی ویژه باشد بلکه باید انتخاب نوع جهانی باشد که فرد در آن زندگی می‌کند و نوع شخصی که می‌خواهد درون این جهان باشد. سارتر این انتخاب را طرح بنیادین یا طرح اصیل می‌داند (همان).

سارتر نظریه‌اش را در پژوهش‌هایش درباره‌ی زندگی و آثار ادبی بودلر، ژان ژنه و گوستاو فلوبر به کار گرفت، که هر یک اثری خلاقانه و متفاوت در این ژانر به شمار می‌روند. چون از میان آن‌ها فقط بودلر به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است، آن اندازه که مجال هست به آن اشاره می‌کنیم. برت می‌گوید در این اثر «سارتر نظریه‌ی خود را با عینیت چشمگیری به کار بسته است» (Barret, ۱۹۶۲:۲۵۵). سارتر، باز با رد روانکاوی فرویدی، می‌گوید نمی‌توانیم زندگی، شعرها و ایده‌های بودلر را با ارجاع به تمایلات جنسی‌اش بفهمیم؛ برعکس تمایلات جنسی را نیز باید در بستر کلیت زندگی فهمید، چون این تمایلات صورت و جهتشان را از طرح کلی زندگی می‌گیرند؛ بنابراین به باور سارتر بودلر باید زمانی انتخابی کرده باشد که زندگی‌اش و آثار و ایده‌هایش را شکل داده باشد. به باور سارتر آن انتخاب در کودکی بودلر رخ داد، هنگامی که او را به مدرسه فرستادند و برای نخستین‌بار از مادرش جدا شد. غیر از این اضطراب جدایی، هم‌شاگردی‌های بودلر نیز از او روی برمی‌گرداندند و او را می‌ترساندند؛ بنابراین او ناامید از این دو نوع

و رنج‌های ما می‌تابد و به این نتیجه می‌رسیم که این‌ها تحمل‌ناپذیرند» (Sartre, ۲۰۱۸: ۵۷۱).

پس اعمال انسان قطعاً از واقعیت‌هایی درباره‌ی خود او انگیزه گرفته و با ارجاع به وضعیت‌های جهان هم قابل تبیین هستند. اما این دو برای اینکه نقشی در انگیزش عمل داشته باشند ابتدا باید نفی شوند و سرچشمه‌ی این نفی نیز همیشه خود برای-خود است. تنها زمانی که برای-خود (فرد) خود را به سوی حالت ممکن دیگری از امور طرح‌اندازی کند، علل و انگیزه‌ها دست‌به‌دست هم می‌دهند. این‌ها تنها نیرویی را دارند که ما به آن‌ها عطا می‌کنیم. سارتر به صراحت می‌گوید «برای-خود باید ارزش علت یا انگیزه‌ها را به آن‌ها بدهد» (سارتر، ۱۳۹۴: ۴۳۷) و این یعنی آزادی.

به باور سارتر آزادی انسان تمام و کمال است. هیچ چیزی، جز خود آزادی، آزادی را محدود نمی‌کند. «نمی‌توان برای آزادی‌ام حدود مرزی جز خود آزادی قائل شد» (سارتر، ۱۳۹۴: ۶۱۳). به عبارت دیگر برای سارتر آزادی انسان همیشه مطلق است، نه به معنای بدون محدودیت، چون خودش می‌گوید «باید انسان را در عین حال آزاد و محدود به حدود دانست» (همان: ۶۱۵)، بلکه به این معنا که در هر موقعیتی، همیشه برای فرد امکان انتخاب وجود دارد (Levy, ۲۰۰۲).

سارتر در مقاله‌ی جمهوری سکوت در توصیف زندگی در دروان مقاومت فرانسه توصیفی ساده و روشن از آزادی ارائه می‌دهد: «هیچ‌گاه مانند دوران تسلط آلمانی‌ها ما آزاد نبوده‌ایم. همه‌ی حقوق خود را از دست داده بودیم و بیش‌از همه حق سخن گفتن را. هر روز، رودررو به ما دشنام می‌دادند و ما می‌بایستی خاموش باشیم. ما را گروه‌گروه کوچ دادند، کوچ به‌عنوان کارگر، به‌عنوان یهودی، به‌عنوان زندانی سیاسی. همه‌جا روی دیوارها، در روزنامه‌ها، روی پرده‌ی سینماها، ما با آن چهره‌ی نفرت‌انگیز و بی‌نوری روبه‌رو می‌شدیم که اشغال‌گران می‌خواستند آن چهره را از ما به ما نشان دهند؛ به سبب همه‌ی این‌ها ما آزاد بودیم. من در اینجا از آن عده‌ی برگزیده‌ای که مقاومتان راستین بودند، سخن

بخورد فرد متهم به حمله کردن یا زدن نمی‌شود. سارتر اعتقاد دارد که اعمال انسانی چه بزرگ چه کوچک را باید با ارجاع به دو عامل فهمید: عوامل عینی یا بیرونی؛ یعنی ویژگی‌های جهان و عوامل ذهنی یا درونی و سوپژکتیو؛ یعنی حالت ذهنی فرد. پس در واقع هر عملی را با ارجاع به دو عامل می‌توان فهمید: ویژگی‌های موقعیت و امیال عامل. به باور سارتر هر دو عامل بستگی دارند به توان فرد برای نفی جهان. البته نفی اینجا به معنای تغییر و فراتر رفتن از آنچه که هست می‌باشد، که خود تابع باور به تغییر و سپس اقدام برای آن است. برای مثال فرد تشنه می‌رود از یخچال بطری آب را بردارد نه وجود آب در یخچال (عامل بیرونی) و نه تشنگی (حالت درونی) برای علّیت یا انگیزه‌بخشی به رفتار او کافی نیستند. برای عمل، او باید تشنگی را نفی کند، یعنی باور داشته باشد که می‌تواند و بخواهد آن را تغییر دهد، به این ترتیب تشنگی او اول در فکر و بعد در عمل نفی می‌شود. بنابراین توانایی هستی برای-خود، برای پرداختن به هر عملی مبتنی بر توانایی‌اش برای نفی واقعیت موجود است و این خود، یعنی جدا بودن و جدا دیدن خود از آن‌ها و نفی آن‌ها؛ یعنی تغییر یا بی‌اثر کردن آن‌ها (Levy, ۲۰۰۲).

به باور سارتر توانایی نفی نه تنها حالات ذهنی، بلکه وضعیت‌های عینی جهان است که توان و امکان آزادی از سرکوب را تبیین می‌کند. پس برای اینکه فردی بتواند علیه یک وضعیت موجود برخیزد و عزم تغییر آن کند باید ابتدا آن را نفی کند؛ یعنی بتواند وضعیت متفاوتی را تصور کند و این وضعیت متفاوت را نه یک رؤیای ناممکن بلکه یک امکان واقعی تلقی کند. به محض ممکن دانستن وضعیتی دیگر می‌توان از وضعیت عینی موجود فراتر رفت و به سوی وضعیتی در آینده‌ی جهان حرکت کرد. در این صورت است که برای ما علل و انگیزه‌هایی وجود خواهد داشت. سارتر در هستی و نیستی می‌نویسد «از همان روزی که ما می‌توانیم وضعیت متفاوتی از امور را تصور کنیم نور تازه‌ای بر مشکلات

درباره‌ی ادبیات نیز شکل می‌دهد. چون برای او آن‌گونه که در ادبیات چیست؟ مطرح می‌کند. ادبیات یک سبک کنش است؛ کنشی برآمده از آزادی نویسنده و با هدف آزادی-خواهی برای دیگران (سارتر، ۱۳۸۸).

۲٫۳ آزادی در سن عقل

چنان‌که گفته شد، در سن عقل، آزاد ماندن یا آزاد بودن، آرمان و طرح اصلی ماتئو، شخصیت اصلی داستان است. ماجرای اصلی رمان از این قرار است که ماتئو با خبر می‌شود مارسل، دختری که با او رابطه دارد، باردار شده است و دو راه پیش رو دارد. ازدواج، نگه داشتن جنین و تشکیل زندگی خانوادگی با محدودیت‌هایی که دارد؛ و سقط‌جنین و اجتناب از ازدواج. از آنجاکه ماتئو ازدواج را نوعی اسارت می‌داند راه دوم را انتخاب و به مارسل القا می‌کند اما پول کافی برای هزینه‌ی سقط‌جنین به‌روش سالم و بهداشتی ندارد. او در تلاش برای کسب این پول با افراد گوناگون از جمله دانیل و برادرش، ژاک، گفتگو می‌کند. ولی آن‌ها ازدواج را به او توصیه می‌کنند. این توصیه‌ها و ناتوانی در کسب پول باعث تردید او شده و به ازدواج هم فکر می‌کند. او برای کسب پول اقدام به سرقت می‌کند اما در این اثنا دانیل که از تمام ماجرا خبر دارد، از سر فداکاری و باوجود همجنس‌گرا بودن تصمیم به ازدواج با مارسل می‌گیرد و از او خواستگاری می‌کند. در نهایت ماتئو تنها و همچنان آزاد می‌ماند اما نگاهش به آزادی‌اش و ارزش آن عوض می‌شود.

میل یا آرمان آزادی در وجود ماتئو چنان آشکار و قدرتمند است که دیگر شخصیت‌های رمان نیز آن را در وجودش دیده‌اند. از همان آغاز رمان، مارسل این را گناه او می‌داند که می‌خواهد آزاد باشد؛ آزاد مطلق. ماتئو این آرمان را می‌پذیرد و می‌پرسد «آدم چه کار دیگری می‌تواند بکند؟» اما آن را گناه نمی‌داند (سارتر، ۱۴۰۰: ۱۵، Sartre، ۱۹۹۲: ۱۸). در میان شخصیت‌های دیگر رمان، بوریس، دانش‌آموز سابق

نمی‌گوییم، بلکه از تمام فرانسویانی سخن می‌گوییم که چهارسال در تمام لحظه‌های روز و شب می‌گفتند: «نه» (رحیمی، ۲۶۳: ۱۳۹۴-۲۶۴).

همان‌طور که از این متن بر می‌آید برای سارتر آزادی اساسی و غایی‌ای که نمی‌توان آن را از انسان گرفت «نه» گفتن است. از این‌منظر، از دیدگاه سارتر آزادی در ذات خود سلبی است (Barret، ۲۴۱: ۱۹۶۲). آزادی در معنای سلبی‌اش یعنی اراده‌ی فرد تسلیم نیروی بیرونی نمی‌شود.

برای سارتر آزادی و هشیاری هم‌گستره‌اند به این معنا که انسان تا وقتی هشیار است، آزاد است؛ چون می‌تواند در ذهن خود بگوید «نه». و این توان نه گفتن، واپسین شرافت انسان؛ یعنی شرافت انسان بودن را به او می‌دهد (ibid: ۲۴۲). اما انسان باید از این آزادی خود، آگاه باشد و این آگاهی ضمانت برخورداری فرد از آزادی است. در نمایشنامه‌ی مگس‌ها اوژیست و ژوپیتر درباره‌ی اورست گفتگو می‌کنند و ژوپیتر می‌گوید «اورست می‌داند که آزاد است». آنگاه ژوپیتر می‌گوید «اورست می‌داند آزاد است. پس به زنجیر کشیدنش کافی نیست» و باز ژوپیتر می‌گوید «از هنگامی که آزادی در جان فردی منفجر شد، خدایان در قبال چنین فردی قادر به هیچ کاری نیستند» (سارتر، ۱۳۹۰، ۱۲۳). یعنی با آگاهی از آزادی خود، او در زنجیر هم آزاد خواهد ماند. در مرده‌های بی‌کفن و دفن زندانیان شکنجه‌شده حتی در شب اعدام خود نیز از آزادی خود سخن گفته و آزادی خود را درک و تجربه می‌کنند (سارتر، ۱۳۹۳).

با این‌همه آزادی برای سارتر در این مرحله متوقف نمی‌شود. آزادی فقط نفی چیزی نیست بلکه برای چیزی است، برای عمل است. «عمل بیان آزادی است... آزادی خود را به عمل مبدل می‌سازد و ما به‌طور معمول از خلال عملی که آزادی با عمل‌ها، انگیزه‌ها و هدف‌ها ترتیب می‌دهد و این عمل بر آن‌ها دلالت دارد، به آزادی دست می‌یابیم» (Sartre، ۲۰۱۸: ۵۷۵). اصل اساسی برای سارتر اراده‌ی کنش است. اصلی که حتی به دیدگاه او

ماتیو، به‌خاطر پایبندی به این طرح بنیادی، باوجود روابط و نقش‌های گوناگونی که تا سن فعلی‌اش، سی و چهار سالگی، پذیرفته است «مراقب بود که همیشه در دسترس باشد برای یک عمل، یک عمل آزادانه و سنجیده که تمام زندگی‌اش را متعهد کند و آغازگر یک وجود تازه باشد» (سارتر، ۱۹۹۲:۶۴Sartre، ۱۴۰۰:۶۳).

این جملات ماتیو به‌نحو جالب توجهی یادآور تعریف جهان‌شناختی کانت از آزادی است. به‌باور او آزادی در معنای جهان‌شناختی‌اش یعنی خود-کنش‌گری مطلق، یعنی «توانایی آغاز یک وضع به‌نحوی خودبه‌خودی، چنان‌که علیت آن وضع، مطابق با قانون طبیعت، تابع علت دیگری نباشد تا آن را در زمان معین کند» (کانت، ۱۹۹۸، به نقل از آزادانی، ۱۴۰۲:۱۹).

اریش فروم این واقعیت را به‌روشنی توضیح داده است که هر انتخابی، مسیر انتخاب‌های بعدی را شکل می‌دهد و بنابراین هر انتخابی امکان پیش رفتن در مسیرهای دیگر را ناممکن یا دشوارتر می‌کند (Fromm، ۱۹۹۹). بنابراین یک معنای آزادی برای ماتیو این زنده نگه‌داشتن امکان‌های گوناگون است. مشکلی که این وضعیت به همراه دارد دوری از گزینش و متعهد شدن به آن چیزی است که گزیده شده است. ماتیو در انتظار آن عمل سنجیده و تعهد، تاکنون عمل شاخصی انجام نداده و از هرگونه تعهد دوری کرده است. او می‌گوید غیر از خودش پاسخ‌گو و وفادار به کسی نیست و او درواقع آرمان آزادی را مسئولیت در برابر خود می‌داند و می‌گوید «اگر سعی نمی‌کردم مسئولیت وجود خودم را برعهده بگیرم ادامه‌ی وجودم کاملاً پوچ به‌نظر می‌رسید» (سارتر، ۱۴۰۰: ۱۵؛ Sartre، ۱۹۹۲: ۱۸). بوریس فهم ماتیو از آزادی را این‌گونه بیان می‌کند: «وظیفه‌ی فرد این است که هر آنچه را که می‌خواهد انجام دهد، به هرچه که دوست دارد فکر کند، جز به خودش به کس دیگری پاسخگو نباشد و افکار خودش و هرکس دیگری را به چالش بکشد» (Sartre، ۱۹۹۲: ۱۷۹).

ماتیو، بیش‌از همه آزادی او را تصدیق و تحسین می‌کند. او به‌خاطر تصویری که از آزادی ماتیو دارد، شیفته‌ی اوست. به‌گونه‌ای که حسادت لولا، زنی را که دل‌باخته‌اش است، برمی‌انگیزد (سارتر، ۱۴۰۰: ۳۸؛ Sartre، ۱۹۹۲: ۴۰). مارسل و بوریس دوستدار ماتیو هستند، اما حتی دو شخصیت دیگر، یعنی دانیل و برونه، که با فهم او از آزادی مخالف هستند، این آزادی‌خواهی‌اش، یا به‌عبارت‌دیگر اهمیت آرمان آزادی را برای او تصدیق کرده‌اند.

ازآنجاکه در هر رویکرد روانکاوانه‌ای «حال» برآمده از گذشته است، باید پرسید که این آزادی‌خواهی سارتر از کجا و چگونه در وجود او شکل گرفته است. سارتر این ویژگی اساسی و متمایزکننده‌ی ماتیو را به‌روشنی بر مبنای مفهوم طرح بنیادین در هستی و نیستی طراحی کرده است؛ یعنی ماتیو هم مانند بودلر زمانی انتخاب کرده که آزاد باشد و این انتخاب تمام زندگی بعدی او را تحت‌تأثیر قرار داده است: «شانزده‌ساله بود. مثل یک حیوان وحشی کوچک روی ماسه‌های آرکاشون دراز کشیده بود و به موج‌های دراز و مسطح اقیانوس نگاه می‌کرد. یک جوان بوردوی را که به او سنگ پرتاب کرده بود، کتک زده و وادارش کرده بود ماسه بخورد. حالا از نفس افتاده و با دماغی پُر از موی زرین زیر سایه‌ی کاج‌ها نشسته بود و حس می‌کرد که یک هستنده‌ی انفجاری کوچک معلق در هواست، گرد و فشرده و رازآلود. با خودش گفته بود «من آزاد خواهم بود». شاید اصلاً چیزی به خودش نگفته بود ولی می‌خواست همین را بگوید و این یک شرط‌بندی بود. با خودش شرط بسته بود که تمام زندگی‌اش شبیه این لحظه استثنایی باشد. ... ده‌بار، صدبار شرطش را اصلاح کرده بود. کلمه‌ها با گذر عمر و مدهای روشنفکری عوض می‌شدند ولی شرط‌بندی پابرجا بود... او فقط همین شرط بود که تشخیص یافته بود. کدام شرط‌بندی؟ ... آزاد بودن، علت خود بودن، توانایی گفتن من هستم چون می‌خواهم باشم» (سارتر، ۱۴۰۰: ۶۲-۶۳؛ Sartre، ۱۹۹۲: ۶۲-۶۳).

۳۸؛ Sartre، ۴۰:۱۹۹۲) و وقتی لولا می‌گوید که منظور او را درک نمی‌کند بیشتر توضیح می‌دهد: «آپارتمانش اصلاً برایش مهم نیست، او آنجا زندگی می‌کند، درست همان‌طور که هر جای دیگر می‌توانست زندگی کند و احساس می‌کنم آن دختر هم برایش مهم نیست. او با آن دختر مانده است چون باید با کسی بخوابد. آزادی او دیدنی نیست. آزادی‌اش درونی است» (سارتر، ۱۴۰۰: ۳۸؛ Sartre، ۴۱:۱۹۹۲). بوریس، ماتئو را به‌خاطر آزادی‌اش می‌ستاید. در وصف او می‌گوید که هیچ وابستگی‌ای ندارد: «او شور و هیجان دارد، اما این شور و شوق داشتن مانع این نمی‌شود که دل‌بسته‌ی هیچ‌چیزی نباشد. او آزاد است» (سارتر، ۱۴۰۰: ۳۷؛ Sartre، ۳۹:۱۹۹۲).

بنابراین عنصر مهم آزادی چگونه بودن نیست بلکه انتخاب آگاهانه‌ی آن است و بیشتر یک نگرش ذهنی و درونی است تا موقعیت عینی.

علاوه‌بر لولا، بوریس و ماتئو، سه شخصیت دیگر نیز درباره‌ی آزادی سخن می‌گویند که تصور آن‌ها از آزادی باوجود تفاوت‌ها یک نقطه‌ی اشتراک دارد و آن ضرورت متعهد شدن است که به‌معنای انتخاب اختیاری و آگاهانه‌ی محدودیت‌هایی برای آزادی خویش است.

تعریف دیگر از آزادی را ژاک، برادر ماتئو، که وکیل است و زندگی خانوادگی متعارفی دارد مطرح می‌کند. او به ماتئو می‌گوید: «خیال می‌کردم آزادی یعنی اینکه از روبه‌رو به موقعیت‌هایی نگاه کنیم که خودمان با میل خودمان در آن‌ها قرار گرفته‌ایم و تمام مسئولیت‌هایش را هم بپذیریم (Sartre، ۱۳۸:۱۹۹۲). طبق این تعریف ماتئو دیگر از آزادی برخوردار نیست و ژاک به‌صراحت این را به ماتئو تذکر می‌دهد: «این بچه‌ای که قرار است به دنیا بیاید نتیجه‌ی منطقی موقعیتی است که خودت را آزادانه درونش قرار دادی و حالا می‌خواهی حذفش کنی چون نمی‌خواهی عواقب کارهایت را بپذیری...» (Sartre، ۱۳۶:۱۹۹۲). این تصور چنان‌که گفته شد با تصور ماتئو به‌شدت متفاوت است چون او ازدواج

بنابراین می‌توان گفت آزادی برای ماتئو یعنی همیشه از امکان عمل به‌شیوه‌ی دلخواه برخوردار بودن، که لازمه‌اش انتخاب نکردن و متعهد نشدن به کسی و چیزی جز خود است و فقط در برابر خود مسئول و پاسخگو بودن. اما این صرفاً یکی از معناها یا شکل‌های آزادی در سن عقل است. سارتر از زبان سایر شخصیت‌ها نیز تصورات دیگری از آزادی را مطرح می‌کند و به‌عبارتی آن را کامل می‌کند.

همان‌طور که پیش‌از این گفته شد، بوریس شاگرد و شیفته‌ی ماتئو است و شیوه‌ی آزاد بودن او را می‌ستاید. این واقعیت حسادت لولا را که عاشق او و خواهان عشق اوست برمی‌انگیزد. لولا برای مقایسه‌ی میزان آزادی خود و ماتئو آنچه را که دارند با هم مقایسه می‌کند: «می‌دانی از بین ما دو نفر کدام‌یک آزادتر است؟ او یا من؟ او در خانه‌ی خودش زندگی می‌کند، حقوق ثابت دارد، حقوق بازنشستگی و مثل یک کارمند ساده زندگی می‌کند. از اینها گذشته، قبلاً گفته بودی با یک نفر هم رابطه دارد، با زنی که هیچ‌وقت بیرون نمی‌رود. دیگر چیزی کم ندارد. بهتر از این نمی‌شود آزادی داشت. اما من فقط چند دست لباس دارم، تنهام، توی هتل زندگی می‌کنم و حتی نمی‌دانم تابستان کارم را دارم یا نه» (سارتر، ۱۴۰۰: ۳۷؛ Sartre، ۴۰:۱۹۹۲).

بنابراین می‌توان گفت که از دیدگاه لولا، آزادی یعنی عدم تعلق و نداشتن دل‌بستگی به هیچ‌چیز یا موقعیت خاصی. نکته‌ی جالب این است که این شیوه‌ی زیستن؛ یعنی نداشتن دارایی و شغل و منبع درآمد ثابت همان سبک زندگی‌ای است که سارتر برای خود برگزید و به آن متعهد بود. اما این ظاهر ماجراست چون بوریس این تصور را به چالش می‌کشد.

بوریس این مقایسه را به‌سخره گرفتن آزادی می‌داند و توضیح می‌دهد که آزادی لولا آزادی آگاهانه و انتخاب‌شده نیست درحالی‌که آزادی ماتئو انتخاب آگاهانه‌ی اوست: «تو بدون آنکه خودت بخواهی آزادی. خیلی ساده، کاملاً تصادفی. اما آزادی ماتئو مبتنی بر دلیل است» (سارتر، ۱۴۰۰: ۳۷؛ Sartre، ۴۰:۱۹۹۲).

و تعهد زناشویی را اسارت و از دست دادن آزادی می‌داند.

آنچه را که اینجا سارتر از زبان ژاک بیان می‌کند و در فلسفه‌اش هم به آن باور دارد، هایدک در مقاله‌ی مهم مسئولیت و آزادی بیان کرده و آن را شرط تحقق جامعه‌ی آزاد می‌داند. «آزادی نه تنها بدین معناست که فرد هم فرصت انتخاب دارد و هم بار آن را بر دوش می‌کشد، بلکه به علاوه چنین معنا می‌دهد که باید پیامدهای اعمال خویش را تحمل کند و با ستایش یا نکوهش روبه‌رو شود. آزادی و مسئولیت از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. جامعه‌ی آزاد قادر به کارکرد یا حفظ خود نخواهد بود مگر آنکه افرادش به حقانیت این امر قائل باشند که هرکس در موقعیتی است که از عملش نتیجه شده است و او نیز آن موقعیت را ناشی از افعال خویش بداند و بپذیرد» (هایدک، ۱۳۹۰: ۱۳۷).

این ملازمت آزادی و مسئولیت یکی از باورهای پذیرفته‌شده در عرصه‌ی اندیشه از فلسفه تا روانشناسی است. ویکتور فرانکل نوشته است: «توصیه می‌کنم که مجسمه‌ی آزادی در ساحل شرقی با یک مجسمه‌ی مسئولیت در ساحل غربی تکمیل شود» (Frankl, ۱۳۴۴: ۲۰۰۴). به باور روانشناسانی چون اریش فروم و اروین یالوم ترس از مسئولیت، انسان‌ها را برانگیخته است که از آزادی بگریزند و تسلیم قدرت‌های بیرونی شوند (فروم، ۱۳۵۶؛ Yalom, ۱۹۸۰). آنچه این معضل را دشوارتر می‌کند این است که «انتخاب‌های ما پیامدهایی به بار می‌آورند که ممکن است فراتر از حوزه‌ی فهم ما هنگام انتخاب باشند» (lacovou and Weixel- Dixon, ۲۰۱۵: ۴۰). نکته‌ی جالب اما در سن عقل این است که ماتئو از ترس مسئولیت، آزادی‌اش را انکار نمی‌کند بلکه نمی‌خواهد مسئولیت اقدام آزادانه‌اش را بپذیرد. اما سارتر مسئولیت در قبال آزادی را محدود به سطح اعمال نمی‌داند. همان‌طور که یالوم به درستی فهمیده است سارتر در سطحی عمیق‌تر انسان را مسئول معنادهی به جهان هم می‌داند (Yalom, ۱۹۸۰). ماتئو نیز به تجربه و با

ترس این مسئولیت را احساس می‌کند: «برایش نه خوبی وجود داشت نه «بدی»، مگر آنکه خودش آن‌ها را به وجود می‌آورد. دور و برش همه‌چیز مثل دایره‌ای جمع شده بودند، بدون کوچک‌ترین علامتی منتظر بودند، بدون کوچکترین جهت روشنی. او میان سکوتی خوفناک تنها بود، آزاد و تنها، بدون کمک و بدون بهانه، محکوم به تصمیم‌گیری بدون استمداد، محکوم به آزاد بودن تا ابد» (سارتر، ۱۴۰۰: ۳۰۱).

گرچه ماتئو تن به هیچ تعهدی نداده است اما می‌داند مسئولیت انتخاب متعهد شدن یا نشدن با اوست و از این گریزی ندارد. «هر اتفاقی بخواهد بیفتد به خواست خودم خواهد بود حتی اگر به خودش اجازه می‌داد برده شود، سردرگم شود، دلسرد شود، حتا اگر اجازه می‌داد مثل یک کیسه‌ی کهنه‌ی زغال حمل شود، خودش تباهی‌اش را انتخاب می‌کرد. او آزاد بود، آزادِ آزاد. آزاد بود که کودن‌بازی در بیاورد یا مثل یک ماشین باشد، آزاد بود بپذیرد، آزاد بود رد کند، آزاد بود تعلل کند. ازدواج کند، جدا شود. این وزنه را سال‌ها با پایش به این طرف و آن طرف بکشد: می‌توانست هر کاری دلش می‌خواهد بکند. کسی حق نداشت به او توصیه کند» (سارتر، ۱۴۰۰: ۳۰۱).

تصور دانیل از آزادی با تصور ماتئو بسیار متفاوت است؛ به همین دلیل است که تنگنای پیش روی ماتئو را، برخلاف خود او، فرصتی برای اعلام و اثبات آزادی‌اش می‌داند و این کار با تصمیم قاطع او به ازدواج با مارسل صورت می‌گیرد؛ یعنی آزادانه متعهد شدن و از آزادی مجردی چشم پوشیدن (Sartre, ۱۹۹۲: ۱۲۳). تصور ماتئو چونان متفاوت است که پیشنهاد دانیل را مسخره کردن تلقی می‌کند. این نگرش شبیه آن چیزی است که برونه درباره‌ی آزادی می‌گوید. برونه، دوست قدیمی ماتئو، عضو تماماً وفادار حزب کمونیست بوده و از ماتئو هم می‌خواهد به عضویت آن درآید. برونه به ماتئو می‌گوید: «باید از قیدوبند خودت آزاد می‌شدی. در حال حاضر این کار انجام شده؛ تو آزادی! اما این آزادی به چه دردی می‌خورد اگر در مسیر تعهد نباشد؟....»

بگیرد. اما چیزی که هربار در آستانه‌ی این دل بریدن‌های وحشتناک جلوش را می‌گرفت این بود که برای چنین کارهایی دلیل کم داشت. بدون دلیل این اقدام‌ها فقط ندانم‌کاری بودند. پس او همچنان به انتظار کشیدنش ادامه داده بود» (سارتر، ۱۴۰۰: ۶۴).

۲٫۴ پیامد آزادی بدون تعهد

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی رمان سن عقل توصیف زندگی با آزادی و بدون تعهد است، وضعیتی که ماتئو در آن قرار دارد و باینکه مطلوب اوست اما نه از چشم دیگران سالم است و نه خودش از آن رضایت دارد.

متعهد نشدن به هیچ چیزی باعث شده ماتئو تقریباً از هر نظر آشفته و سردرگم باشد. برادرش، ژاک، او را این‌گونه توصیف می‌کند: «جامعه‌ی سرمایه‌داری را محکوم می‌کنی درحالی‌که خودت کارمند این جامعه‌ای. با اصول کمونیست‌ها همدلی نشان می‌دهی اما زیر بار تعهد دادن نمی‌روی، تو هرگز رأی نداده‌ای. طبقه‌ی بورژوا را تحقیر می‌کنی، درحالی‌که خودت بورژوا هستی، پسر و برادر یک بورژوا و مثل یک بورژوا زندگی می‌کنی» (سارتر، ۱۳۲: ۱۴۰۰). ماتئو هیچ دفاعی از خود ندارد چون این‌گونه هست و حتی وقتی ژاک به او می‌گوید «تمام زندگی‌ات روی یک دروغ بنا شده» (همان: ۱۳۰)، نمی‌تواند دفاعی از خود بکند و این دروغ همان آرمان آزادی بدون مسئولیت و تعهد است.

حتی ایویچ، دختر بیست و یک ساله‌ای که شاید بتوان گفت بی‌فکرترین شخصیت داستان است که زندگی‌اش را به بطالت محض و صرفاً با تجربه‌های حسی لحظه‌ای می‌گذراند نیز متوجه بی‌فایده بودن آزادی ماتئو و درواقع تبدیل شدنش به وضعیت متضاد با آزادی سارتری، یعنی امکان نفی، شده است. او درحالی‌که ذهنش مشغول تصور «آدم بازنده» است به ماتئو می‌گوید: «شما جاافتاده‌اید و تمام ثروت دنیا را هم بهتون بدند، عوض نمی‌شید... این جوروی احساس می‌کنم. احساس

تو برای آزاد بودن از همه‌چیز گذشتی یک قدم دیگر هم بردار. از خود آزادی‌ات بگذر. آن وقت همه‌چیز را دوباره پس می‌گیری» (Sartre, ۱۹۹۲: ۱۵۳).

بنابراین، از این دیدگاه تعهد برای آزادی ضروری است. نکته‌ی مهم و قابل‌توجه این است که خود ماتئو نیز در نظر با این نگرش موافق است. ماتئو این داوری برونه را که سبک زندگی بدون تعهد جالب نیست، تأیید می‌کند. او برونه را صادق می‌داند و درباره‌ی او می‌اندیشد که او خود «تعهد داده بود، از آزادی‌اش چشم پوشیده بود و دیگر چیزی نبود جز یک سرباز، اما همه‌چیز را به او برگردانده بودند؛ حتی آزادی‌اش را. او آزادتر از من است!» (Sartre, ۱۹۹۲: ۱۵۵-۱۵۶).

اما مسئله‌ی ماتئو این است که احساس می‌کند برای متعهد شدن باید دلایل کافی داشته باشد و کاملاً متقاعد شود، در غیر این صورت به خودش دروغ گفته است. او اذعان می‌کند تداوم زندگی بدون هیچ‌گونه تعهدی یعنی بدبختی اما این بدبختی را به تعهد بدون دلیل کافی ترجیح می‌دهد. درواقع باوجود موافقت درباره‌ی ضرورت پیدا کردن چیزی که بخواهی به خاطرش بمیری، ماتئو و برونه بر سر شرط متعهد شدن عمیقاً اختلاف دارند. ماتئو بر نیاز به دلایل کافی و باور تأکید دارد اما برونه می‌گوید خود تعهد است که ایمان می‌آورد. «اگر برای تصمیم‌گیری منتظر یک اشراق درونی هستی ممکن است زمان زیادی از دست بدهی. فکر می‌کنی من با اعتقاد کامل وارد حزب کمونیست شدم؟ اعتقاد را باید ساخت». و ماتئو می‌گوید «می‌دانم همین که زانو بزنی ایمان می‌آوری. شاید حق با تو باشد ولی من می‌خواهم اول ایمان بیاورم» (Sartre, ۱۹۹۲: ۱۵۶).

ماتئو در سی و چهار سالگی با خود می‌گوید «باید در بیست و پنج سالگی وارد حزب می‌شدم. مثل برونه. بله، اما در آن سن این ورود با شناخت عمیق نبود. فریب‌خورده بودی. من هم نمی‌خواستم فریب‌خورده باشم. فکر عزیزت به روسیه به سرش افتاده بود. اینکه ترک تحصیل کند و کار عملی یاد

می‌کنم زندگی و افکار شما درباره‌ی همه‌چیز ثابت است. وقتی فکر می‌کنید چیزی در دسترستان است، به‌سوی دست دراز می‌کنید اما به خودتان زحمت بیرون رفتن و به دست آوردنش را نمی‌دهید... شما آماده‌ی ریسک کردن درباره‌ی هیچ‌چیزی نیستید، خیلی باهوش‌تر از آن هستید که ریسک کنید» (سارتر، ۱۴۰۰: ۹۹-۱۰۰).

اگر بخواهیم با ارجاع به فلسفه‌ی سارتر در هستی و نیستی این قطعه را تفسیر کنیم باید بگوییم آنچه ایویچ درباره‌ی ماتئو می‌گوید، تحول از هستی-برای-خود به هستی-در-خود است و این اساس و کانون انحطاط فرد و انسانیت‌زادایی از او در فلسفه‌ی سارتر است (سارتر، ۱۳۹۴).

او درباره‌ی باور خودش به متعهد نشدن به‌خاطر آزاد ماندن هم تردید دارد و با خود می‌گوید که شاید این ادعا بهانه‌ای بیش نباشد. او از خود می‌پرسد «آیا واقعاً من آدم پستی نیستم؟» و پاسخ به این پرسش را دشوار می‌یابد. او خود می‌گوید «من نپذیرفتم، چون می‌خواهم آزاد باشم. این چیزی است که می‌توانم بگویم. و همچنین می‌توانم بگویم ترسیدم. من پرده‌های سبزم را دوست دارم، شب‌ها دوست دارم توی بالکنم هوا بخورم. دلم نمی‌خواهد این‌ها تغییر کنند» (همان، ۱۵۳)؛ بنابراین چه‌بسا ترس یا لذت‌ها و دلبستگی‌های کوچک، مهم‌ترین انگیزه‌های او باشند؛ نه آزادی‌ای بیهوده که به ملال و بی‌تصمیمی و فقر زندگی‌اش انجامیده است.

اما واقعیت مهم‌تر در رمان این است که خود ماتئو نیز از این وضعیت آزادی بدون تعهد و مسئولیت، که حالت ایدئال‌ش نیز هست، به‌ستوه آمده است. ماتئو با خود می‌گوید «من اینجایم، سرحال، احساس آزادی می‌کنم. یک‌ربع دیگر کلاهم را برمی‌دارم و برای گردش به باغ لوکزامبورگ می‌روم... من یک موجود بی‌مسئولیت‌م» (سارتر، ۱۴۰۰: ۱۵۶-۱۵۵). آزادی بدون تعهد باعث فقر زندگی می‌شود و ماتئو خود این را درک می‌کند. او می‌گوید: «من چیزی ندارم که بخواهم از آن دفاع کنم: به زندگی‌ام هم افتخار نمی‌کنم» (همان، ۱۵۷). نتیجه‌ی این بی‌تعهدی و وضعیت ملازم آن یعنی بی‌مایگی زندگی، دوست نداشتن خود است. ماتئو می‌گوید: «من آن‌گونه که باید خودم را دوست ندارم» (سارتر، ۱۴۰۰: ۱۴؛ Sartre، ۱۹۹۲: ۱۸).

این‌گونه است که او درنهایت به این نتیجه می‌رسد که باید متعهد شود. بدون تعهد، حتی خود آزادی هم ارزشش را از دست می‌دهد. ماتئو می‌گوید: «آزادی‌ام؟ باری‌ست بر دوشم. سال‌های سال آزاد بودم برای هیچ‌و‌پوچ. با کمال میل آن را با یک یقین دلنشین تاخت می‌زنم... نیاز دارم کمی خود را فراموش کنم... تاوقتی چیزی را کشف نکرده‌ایم که حاضر باشیم برایش بمیریم، انسان نیستیم» (همان، ۱۵۷) و در ادامه به‌روشنی حکم می‌دهد که «انتخاب انسان بودن، وارد عمل شدن، باور کردن. این کار یعنی رهایی» (همان، ۱۵۷). رسیدن به این موضع، یعنی رسیدن به همان سن عقل که عنوان رمان است.

در سطحی عمیق‌تر اما مشکل این است که آزادی بدون تعهد اصلاً آزادی نیست. ماتئو با انقلابیون اسپانیا همدلی دارد اما برخلاف دوستانش، گومز و برونه، که متعهد هستند، هیچ‌کاری نمی‌کند؛ بنابراین دچار احساس گناه شده و با خود می‌گوید: «چرا من در این دنیای کثیف پر از جاروجنجال هستم، در این دنیای پر از ابزارهای جراحی، پُر از ناز و نوازش‌های پنهانی توی تاکسی‌ها؟ در این دنیای بدون اسپانیا؟ چرا با گومز و برونه نیستیم؟ چرا

دارد، توجیه‌ناپذیرم» (سارتر، ۱۳۹۴: ۸۷). این یکی از مشکلات مهم اندیشه‌ی سارتر است. همان‌طور که لوی استدلال می‌کند فرد برای اینکه آزاد باشد باید بتواند خود را در جهانی بیابد که پیشاپیش معنادار است. «چون در جهانی که معناها و ارزش‌ها در آن غایب هستند، انتخاب هیچ جایی ندارد» (Levy, ۲۰۰۲: ۱۱۲). البته این معنایی که فرد خود را در آن‌ها می‌یابد و پیش‌از او وجود داشته‌اند و او مسئول طرح آن‌ها نیست، یعنی علت آن‌ها نیست، نباید او را آن‌قدر محدود کنند یا چنان به اعمال او تعین ببخشند که او فقط تجربه‌های تعیین‌شده برای خود را عملی کند. برای اینکه فرد آزاد باشد باید خود را در جهان پیشاپیش معنادار بیابد اما باید بتواند از این معناها فاصله بگیرد و آن‌ها را ارزیابی و سبک و سنگین کند. تنها در این شرایط؛ یعنی شرایطی که در آن مسیرهای جایگزین عمل نیز معنا و مفهومی مستقل از فرد دارند، چیزها معنا می‌یابند. در این وضعیت چه فرد آن‌ها را بخواهد و چه نه، او منابع برای تصمیم مسئولانه در دسترس دارد (Levy, ۲۰۰۲). اما ماتیو چنین منبعی از ارزش‌ها ندارد. «برایش نه خوبی وجود داشت و نه بدی مگر آنکه خودش آن‌ها را به وجود می‌آورد» (سارتر، ۱۴۰۰، ۳۰۱). او فقط طرح بنیادین آزاد بودن را دارد و اگر پروژه‌ی بنیادی خود را کنار بگذارد، خود را در جهانی بی‌معنا می‌یابد؛ بنابراین ماتیو ارزشی را سراغ ندارد که مبنای انتخابش باشد. وقتی هم در نهایت انتخاب می‌کند که با مارسل ازدواج کند زود به این نتیجه می‌رسد که این «یک انتخاب بچگانه و پوچ و بیخود» بوده است (Sartre, ۱۹۷۴: ۲۸۳).

درنهایت ماتیو که برای دیگران تجسم آزادی بوده و آزادی، آرمان اصلی او در زندگی‌اش است وقتی از عزم دانیل برای ازدواج با مارسل باخبر می‌شود با حسادت پیش خود اقرار می‌کند که دانیل آزاد است (سارتر، ۱۴۰۰: ۳۹۴). جالب آنجاست که دانیل هم به ماتیو می‌گوید «تو آزادی» و دلیلش عدم اجبار به ازدواج با مارسل است اما ماتیو شرط مهم آزادی را بیان می‌کند، شرطی که درباره‌ی وضعیت او صدق

برای ژاک و همچنین در آخر رمان برای خود ماتیو، سن عقل؛ یعنی سن انتخاب آزادانه و متعهدانه. وقتی ژاک از تناقض‌های درونی ماتیو و معلوم نبودن ارزش‌های اخلاقی او یا به‌عبارت دقیق‌تر تفاوت بارز ارزش‌های ادعایی و سبک زندگی واقعی او سخن می‌گوید، به او می‌گوید «باین‌همه تو به سن عقل رسیده‌ای ماتیو عزیز! اما این را هم کتمان می‌کنی، دوست داری جوان‌تر از چیزی که هستی، نشان بدهی. وانگهی... شاید من بی‌انصافم، شاید هنوز هم به سن عقل نرسیده باشی. این بیشتر یک سن اخلاقی است...» اما ماتیو انتخاب آزادانه و متعهدانه را تسلیم شدن می‌داند و در پاسخ می‌گوید: «سن عقل تو سن تسلیم شدن است. من هیچ علاقه‌ای ندارم به چنین سنی برسم» (همان، ۱۳۰) اما تا پایان داستان نظر او عوض می‌شود و اذعان می‌کند «درست است؛ درهرحال درست است: من به سن عقل رسیده‌ام» (همان، ۳۷۵).

۲/۵ تعهد و مسئله‌ی ارزش

وقتی قرار است انسان از چیزی که برای او مهم است بگذرد باید دلیلی برای آن داشته باشد و آن دلیل «ارزش» است. وقتی ماتیو به ضرورت تعهد پی می‌برد مسئله این می‌شود که آنچه که از آزادی‌اش برای آن می‌گذرد باید با ارزش باشد وگرنه حسرت عمیقی به‌جا خواهد ماند. اینجاست که ماتیو با مغاک بزرگی مواجه می‌شود. ارزش چیست؟ ارزش‌ها از کجا می‌آیند؟ در فلسفه‌ی سارتر همه‌ی ارزش‌ها ساخته‌ی خود فرد و وابسته به طرح بنیادین او هستند. طرح بنیادی و ارزش اساسی ماتیو نیز آزاد بودن است. حالا چگونه می‌توان از آزادی برای ارزش دیگری گذشت درحالی‌که خود آزاد بودن ارزش اصلی و منبع ارزش‌های دیگر است؟ سارتر در هستی و نیستی می‌گوید: «آزادی من یگانه مبنای ارزش‌هاست و هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز، نمی‌تواند توجیه‌کننده‌ی این امر باشد که من فلان یا بهمان ارزش، فلان یا بهمان مقیاس ارزش‌ها را برگزینم. من در جایگاه موجودی که وجود ارزش‌ها به او بستگی

مفروض پنداشتن ناهشیار و تبیین ذهن و رفتار آدمی با توجه به آن تقریباً منحصر به سنت روانکاوی بود، اما سال‌هاست که این مفهوم به حوزه‌ی مطالعات روانشناسی تجربی وارد شده و نادیده گرفتن آن تصویری ناتمام از آدمی به دست داده و به تبیین‌های ناقص از او می‌انجامد (ویلسون، ۱۴۰۲). از آنجاکه سارتر فقط خودآگاه را تصدیق می‌کند، نمی‌تواند صورتی از آزادی را درک کند که حاصل تعامل خودآگاه و ناخودآگاه است. محدود شدن به خودآگاه الزاماً به‌نوعی روانشناسی ایگو می‌انجامد که در آن آزادی منحصراً طرح استوار ایگوی هشیار قلمداد می‌شود. «اصل آزادی سارتر انسان عینی را واقعاً درک نمی‌کند» (Barret, ۱۹۶۲:۲۵۹).

اگر به صحنه‌ی انتخاب طرح پایدار زندگی توسط ماتئو و بودلر برگردیم و از منظر نقش ضمیر هشیار و ناهشیار به آن‌ها بنگریم این پرسش پیش می‌آید که آیا این انتخاب کاملاً آگاهانه بوده و ناهشیار نقشی در آن نداشته است؟ آیا بودلر دوازده‌ساله تماماً هشیارانه تصمیم به متفاوت و منزوی بودن گرفت؟ آیا ماتئوی شانزده‌ساله تماماً هشیارانه تصمیم به آزاد بودن برای همه‌ی زندگی گرفت؟ پاسخ به این پرسش‌ها در صورتی مثبت است که بتوان دلایل انتخاب آن‌ها را در آنچه که می‌اندیشیدند، یافت؛ چون محتوای هشیاری در دسترس است. اما تحلیل دقیق این صحنه‌ها، فقدان دلیل هشیارانه و آشکار را بیشتر آشکار می‌کند. برت درباره‌ی بودلر می‌گوید: «اگر زندگی بودلر طرحی واحد و یکتا بود یعنی انتخاب خود به‌عنوان موجودی که قرار بود باشد؟- که در جزئیات پرشمار زندگی‌اش انعکاس یافته است، شیوه‌ی این انعکاس در دوازده‌سالگی بر او پوشیده بوده و بنابراین کل این طرح تا اندازه‌ی بسیار زیادی ناخودآگاه بوده است» (۲۵۶Ibid.). همین نکته را درباره‌ی ماتئو نیز می‌توان گفت؟ در تمام رمان سن عقل هیچ نشانی از این وجود ندارد که ماتئو هنگام انتخاب آزادی به‌عنوان طرح زندگی‌اش تصویری هشیارانه از «آزاد بودن» داشته

نمی‌کند و آن این است مارسل را برای «هیچ» ترک کرده است و این جمله را دوبار تکرار می‌کند، درحالی‌که آزادی؛ یعنی «برای چیزی» انتخاب کردن. سارتر در یک پاراگراف کوتاه از زبان ماتئو، دانیل و او را با هم مقایسه کرده و نگرش نهایی‌اش را درباره‌ی آزادی این‌گونه بیان می‌کند. ماتئو که در تمام رمان جوینده‌ی آزادی است، افسون دانیل شده بود. «فکر کرد آیا آزادی همین است؟ او عمل کرد. حالا دیگر نمی‌تواند به عقب برگردد: باید برایش عجیب باشد که عمل ناشناخته‌ای پشت‌سرش حس می‌کند، کاری که از آن سر در نمی‌آورد و قرار است زندگی‌اش را زیرورو کند. من هر کاری که می‌کنم برای هیچ‌وپوچ است. انگار ادامه‌ی کارهایم را از من می‌زدند...» (سارتر، ۱۴۰۰:۳۷۵؛ Sartre, ۱۹۹۲:۳۷۳).

نتیجه‌ی نهایی داستان و وضعیت ماتئو این می‌شود که «تنها ماندم. تنها، ولی نه آزادتر از گذشته» و به این نتیجه می‌رسد که برخلاف این تصورش که وجود مارسل و ازدواج با او محدودکننده‌ی آزادی‌اش بود «هیچ‌کس آزادی‌ام را مهار نکرده، زندگی‌ام آن را بلعیده» (همان). «زندگی برای هیچ»؛ یعنی همان نپذیرفتن تعهد است که آزادی را ناممکن می‌سازد. با این بینش است که ماتئو واقعیتی را می‌پذیرد که در گفتگو با برادرش، ژاک، ردش کرده بود: اینکه به سن عقل رسیده است. به باور نگارنده عصاره‌ی تجربه‌ی او در کل رمان، در این بیت شفیعی کدکنی و به‌ویژه مصراع دوم آن آمده است:

«افسوس بر آن که گریه شد، خنده نشد!

و آزادی راه عشق را بنده نشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۹، ۱۲۶).

۳ نتیجه

به نظر می‌رسد که مهم‌ترین مشکل سارتر در بحث نظری درباره‌ی روانکاوی اگزیستانسیال، انکار ضمیر ناهشیار یا ناخودآگاه باشد. در زمان سارتر

نقد مهم دیگری بر فلسفه‌ی سارتر که با خوانش سن عقل در ذهن شکل می‌گیرد، نادیده گرفتن فرهنگ است. همان‌طور که گفته شد، ماتئو برای رسیدن به تعهد به مقوله‌ی «ارزش» می‌رسد. او فکر می‌کند باید از آزادی کنونی‌اش برای تعهد به چیزی بگذرد اما آن چیز باید «ارزش»‌اش را داشته باشد. پرسش مهم این است که ارزش از کجا می‌آید؟ ماتئو دسترسی‌ای به ارزش‌های مستقل از طرح خودگزیده‌اش ندارد، درحالی‌که اگر بخواهد انتخاب دیگری بکند، یعنی طرحی دیگر افکند، باید برمبنای ارزش‌های دیگری باشد. اما در فلسفه‌ی سارتر گذر از یک طرح به طرح دیگر را نمی‌توان برای دلایلی انجام داد؛ چون دلایل تنها درون پروژه‌ها وجود دارند (Levy, ۲۰۰۲).

هریک از ما در جهانی زاده می‌شویم که پیشاپیش معنادار است و در آن راه‌هایی تعبیه شده‌اند که در آن اقدامات و رفتارهایی معنا دارند و بقیه بی‌ارزش و هم‌هی این‌ها؛ یعنی این ارزش‌ها، مستقل از انتخاب ما هستند. ما صرفاً با تولد در یک فرهنگ خاص، در جهانی از معناها خود را می‌یابیم. پس فرهنگ‌ها هستند که به جهان معنا می‌دهند نه افراد؛ و فرهنگ‌ها هستند که زمینه‌ی معنا را می‌سازند؛ زمینه یا بستری که در آن، هریک از ما راهمان را روی آن می‌سازیم. فرهنگ‌های انسانی با استقرار جهانی از معناها، پیش‌شرط‌های لازم برای ارزیابی و سنجش انتخاب‌هایمان به ما می‌دهند؛ بنابراین آن‌ها خطوطی را ترسیم می‌کنند که ما می‌توانیم دنبال کنیم. فرهنگ‌ها امکان‌هایی را به روی ما می‌بندند، اما رفتار را تعیین نمی‌بخشند. آن‌ها فضایی را فراهم می‌کنند که عمل آزادانه در آن ممکن است؛ بنابراین معنا، ارزش و آن زمینه‌ای را به ما می‌دهد که می‌توانیم در بستر آن انتخاب کنیم. اگر این‌گونه به مسئله‌ی فرهنگ و آزادی بنگریم فرهنگ امکان انتخاب آزادانه را میسر اما محدود می‌کند. آزادی وقتی وجود ندارد که رفتار فرد تعیین‌یافته باشد نه امکان‌های محدود شده باشد. تنها با ملاحظه‌ی فرهنگ است که «آزادی ما عینی خواهد بود؛ دقیقاً

باشد. گذشته‌ازاین ماتئو در صحنه‌های مهم دیگر زندگی‌اش نیز عمیقاً تحت‌تأثیر انگیزه‌ها و نیروهای ناهشیار است و به‌همین دلیل رفتارهای تکانشی و فاقد دلیل آشکار در ضمیر هشیارش از او سر می‌زند، رفتارهایی که صرفاً با ارجاع به هشیاری او قابل فهم و تبیین نیستند. در همه‌ی متن شواهد متعددی برای تکانشی بودن ماتئو هست، به این معنا که برخلاف تصور بوربیس از او بسیاری از رفتارهای بی‌دلیل و صرفاً برآمده از میلی اندیشیده‌نشده هستند که در لحظه سربرمی‌آورد. او همچنین دسترسی اندکی به احساسات واقعی خود دارد و این به‌ویژه درباره‌ی عواطف او هم نسبت به ایویچ و هم نسبت به مارسل صادق است، به‌گونه‌ای که در فاصله‌ی چند دقیقه به دو احساس کاملاً متفاوت و گاه متضاد درباره‌ی یک شخص اذعان می‌کند (سارتر، ۱۹۰۰:۱۱۶).

این نکته درباره‌ی سایر شخصیت‌های داستان نیز صدق می‌کند. بنابراین دیدگاه برت- که در این زمینه از سارتر انتقاد می‌کند- با واقعیت شخصیت‌های داستان و همچنین عموم انسان‌ها در زندگی روزمره مطابقت بیشتری دارد. «اگر زندگی انسان، آزادی عینی‌ای است که در همه‌ی جزئیات کنش‌هایش انعکاس می‌یابد، چه‌بسا برخی از مردم واقعاً از طرح زندگی خود باخبر باشند و معنای زندگی‌شان را بدانند، اما در هر آن، بخش بزرگی از این طرح که در همه‌ی کنش‌هایمان آشکار می‌شود حتماً بر ما پوشیده می‌ماند. سارتر این را نمی‌پذیرد که اگر می‌پذیرفت ناچار بود به مفهوم نوعی طرح ناهشیار متوسل شود. به‌رحال به‌محض اینکه بخواهیم روانکاوی اگزیستانسیال را به‌طور عینی به کار ببندیم مفهوم ناخودآگاه به‌ناگزیر دوباره سربرمی‌آورد» (Barret, ۱۹۶۲:۲۵۷). به‌همین دلیل است که شخصیت‌های سارتر باوجود آنکه واقعی می‌نمایند، براساس آنچه که در خود متن است و بدون مفروض گرفتن وجود ضمیر ناخودآگاه و اثرگذاری آن بر رفتارها و انتخاب‌هایشان قابل تبیین نیستند.

جامعه آن‌ها را ناکام می‌سازد. آن ارزش‌ها هم تنها در جامعه کسب می‌شود؛ بنابراین انسان برای اینکه از عدم آزادی خود آگاه باشد و آرزوی آزادی کند، باید از وضعیت خود آگاه بوده و قادر به قضاوت‌های ارزشی باشد و صرفاً موجودی اجتماعی و اخلاقی می‌تواند به‌طور آگاهانه غیر آزاد باشد و آرزوی آزادی کند (پلامنتز، ۱۳۹۹). البته این نقد بر وضعیت ماتیو در زمانی که رخدادهای اصلی رمان در جریان است، یعنی سی و چهار سالگی او، دیگر وارد نیست. اینجا آزادی و نآزادی در مواجهه با عرف اجتماع رخ می‌نمایند. ماتیو فرد «غیر آزادی» نیست که آرزوی آزادی کند. او آزاد است و می‌خواهد آزاد بماند و آنچه که آزادی‌اش را تهدید می‌کند یا خودش آن را تهدیدی علیه آزادی‌اش می‌داند، این انتظار هنجاری جامعه است که با مارسل ازدواج کند. انتظاری که شخصیت‌های دیگر داستان با او در میان می‌گذارند.

به این دلیل که موقعیت‌مند است. ما آزاد خواهیم بود نه برای اینکه کاری انجام دهیم بلکه برای اینکه از آنچه که به ما داده شده است، چیزی بسازیم» (Levy, ۲۰۰۲: ۱۱۴)؛ بنابراین ارزش‌های آدمی ریشه در فرهنگ دارد و در فقدان توجه به فرهنگ است که برت می‌گوید آزادی سارتر «آزادی بی‌ریشه است» (Barret, ۱۹۶۲: ۲۶۱)، دقیقاً آزادی ماتیو هم آزادی بی‌ریشه است، و به‌همین دلیل کاملاً بی‌ثمر هم هست.

مشکل دیگری که بازنمود آزادی در سن عقل دارد و باز برمی‌گردد به نادیده گرفتن فرهنگ و جامعه، این است که اساساً ماتیو در شانزده سالگی که «آزاد بودن» را به‌عنوان طرح بنیادین خودش انتخاب کرده چه تصویری از آزادی دارد؟ تصور آزادی و آزاد نبودن در زندگی اجتماعی است که شکل می‌گیرد. ازمنظری هگلی ارزش‌های ذهنی فرد حتی وقتی با هنجارهای وضع‌شده همخوان نباشند، همواره عمیقاً از آن‌ها متأثر می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر فقط موجودات اجتماعی می‌توانند از نظر اجتماعی ناسازگار شوند و تصور انسان از امر مطلوب عمدتاً بستگی به معیارهایی دارد که او زمانی ملزم به هم‌نوایی با آن‌ها شده است (پلامنتز، ۱۳۹۹) اما این هنجارهای پیشینی در سن عقل دیده نمی‌شوند و بنابراین باز آن جمله‌ی برت به ذهن متبادر می‌شود که آزادی سارتر «آزادی بی‌ریشه است» (Barret, ۱۹۶۲: ۲۶۱). انسان باید نخست ارزش‌هایی داشته باشد تا بتواند نیازها و آرزوهایی داشته باشد؛ نیازها و آرزوهایی که

منابع

- آرنت، هانا. (۱۴۰۲). آزادی آزاد بودن. هاجر خرقانی، تهران: نشر خوب.
- آزادانی، زکیه. (۱۴۰۲). آزادی و رخداد در اندیشه هایدگر. تهران: نشر نی
- احمدی، بابک. (۱۳۸۴). سارتر که می‌نوشت. تهران: نشر مرکز
- احمدیانی مقدم، سید امین الله؛ نمازی، محمود (۱۳۹۶). « بررسی تطبیقی «آزادی» و «مسئولیت» از دیدگاه آیت الله مصباح و ژان پل سارتر»، معرفت، سال بیست و ششم، شماره ۲۴۳، صص ۲۷-۳۹
- استیونسون، لزلی؛ دیوید ل. هابرم؛ متیوز رایت، پیتر. (۱۳۹۴). دوازده نظریه درباره طبیعت بشر. ترجم میثم محمد امینی. تهران: نشر نو
- امن‌خانی، عیسی. (۱۳۹۲). اگزیتانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران. تهران: نشر علمی.
- برلین، آیزیا. (۱۳۸۰). چهار مقاله درباره آزادی. ترجمه محمد علی موحد. تهران: خوارزمی.
- پلامنتر، جان. (۱۳۹۹). شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۹۴). در جستجوی بشریتی بی‌نقاب، نوشته‌هایی از سارتر و درباب سارتر. تهران: نیلوفر.
- سارتر، ژان پل (۱۳۹۴)، هستی و نیستی، ترجمه مهستی بحرینی. تهران: نیلوفر
- سارتر، ژان پل (۱۴۰۰). سن عقل. ترجمه حسین سلیمانی‌نژاد. چ دهم. تهران: چشمه
- سارتر، ژان پل (۱۳۹۳). مردگان بی‌کفن و دفن. ترجمه قاسم صنعوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- سارتر، ژان پل (۱۳۹۰). مگس‌ها. ترجمه قاسم صنعوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۸). ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. چ ۲. تهران: نیلوفر
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۷). بودلر. ترجمه دل‌آرا قهرمان. چ ۲، تهران: فرزانه
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۶). فیلم‌نامه فریاد. ترجمه قاسم روبین. چ سوم. تهران: ناهید
- سلطانی فلاح، امیرحسین؛ یاقری دادوکلائی، محمد (۱۴۰۰). « بررسی آزادی انسان از دیدگاه کانت و سارتر»، مطالعات روانشناسی و علوم تربیتی، سال هفتم، شماره ۳۳، صص ۳۸۷-۴۰۰
- شفیعی کدکنی. (۱۳۹۹). طفلی به نام شادی. تهران: سخن
- فروم، اریش. (۱۳۵۶). گریز از آزادی. ترجمه عزت‌الله فولادوند. چاپ چهارم. تهران: مروارید
- قمی، محسن؛ کتابی، میرزا علی (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی آزادی از دیدگاه شهید مطهری و ژان پل سارتر»، آیین حکمت، سال هشتم پاییز ۱۳۹۵ شماره ۲۹، صص ۱۴۹-۱۷۷
- مردانی، مریم؛ محمدی نائینی، مژگان و ناطقی، فائزه (۱۳۹۹). «مطالعه تطبیقی مبانی و اصول آزادی از دیدگاه اسلام و اگزیتانسیالیسم و الزامات تربیتی آن»، جامعه شناسی سیاسی ایران، سال سوم پاییز ۱۳۹۹ شماره ۳ (پیاپی ۱۱)، صص ۱۷۳۶ - ۱۷۶۲.
- میشلمن، استفان. (۱۳۹۸). فرهنگ اگزیتانسیالیسم. ترجمه ارسطو میرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

- Stern, Alfred. (۱۹۶۷). *Sartre: His Philosophy and Existential Psychoanalysis*. New York: Dell Publishing Co.
- Svendsen, Lars. (۲۰۱۴). *A Philosophy of Freedom*. London: Reaktion Books.
- Webber, Jonathan. (۲۰۰۹). *The Existentialism of Jean-Paul Sartre*. London and New York: Routledge.
- Yalom, Irvin D. (۱۹۸۰). *Existential Psychotherapy*. Basic books.
- ویلسون، تیموتی. (۱۴۰۲). از خود بیگانه. ترجمه صبا نوروزی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- هایک، فردریش فون. (۱۳۹۰). در سنگر آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: ماهی.
- Barret, William. (۱۹۶۲). *Irrational Man: A Study in Existential Philosophy*. New York: Doubleday & company Books.
- Dalberg, John E. E. (Lord Acton). (۱۹۸۵). *Essays in the history of liberty*. Indianapolis, IN: liberty Fund.
- Frankl, V. (۱۹۸۰). *Man's Search for Meaning*. Reading, Rider.
- Fromm, Erich. (۱۹۹۹). *Man for Himself*. Routledge.
- Heidegger, Martin. (۲۰۰۲). *The Essence of Human Freedom, An introduction to Philosophy*. Ted Sadler (trans). London, Continuum.
- Kant, Immanuel. (۱۹۹۸). *Critique of Pure Reason*. Paul Guyer and Allen W. Wood(trans). Cambridge: Cambridge University Press.
- Levy, Neil. (۲۰۰۲). *Sartre*. Oxford: One-world publications.
- Sartre, Jean-Paul. (۲۰۱۸). *Being and Nothingness: An Essay in Phenomenological Ontology*, Translated by Sara Richmond. London and New York: Routledge.
- Sartre, Jean-Paul, (۱۹۹۲). *Age of Reason*. translated by Eric Sutton. New York: Vintage International
- Sartre, Jean-Paul. (۱۹۵۰). *Baudelaire*. translated by Martin Turnell, New York: New Directions Books.